

## اشکالات فیزیکیالیسم ضدتقلیل‌گرا در رابطه با مسأله علیت ذهنی از منظر کیم<sup>۱</sup>

برهان بیگزاده<sup>۲</sup>

استادیار دانشکده مهندسی مکانیک، دانشگاه علم و صنعت، تهران، ایران

کلثوم بیگزاده<sup>۳</sup>

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه علم، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

در فیزیکیالیسم و اقسام مختلف آن، غالباً تلاش بر تبیین علمی و فلسفی رابطه‌ی ذهن-بدن بوده است، لیکن معضل اصلی، دو اصل علمی و پذیرفته شده در دیدگاه فیزیکیالیسم است که عبارتند از کامل بودن جهان فیزیک و بسته بودن علی فیزیک. کیم استدلال می‌کند که با این دو پیش‌فرض، مشکلاتی بر سر راه تبیین علیت ذهنی در دیدگاه‌های فیزیکیالیسم غیرتقلیل‌گرا پیش می‌آید. در این مقاله، رویکردهای مختلف مربوط به مسأله‌ی ذهن-بدن، مطرح می‌شود و ایرادهای وارد شده از سوی کیم به آن‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. این ایرادها شامل مشکلات مربوط به طرد علی ذهن و نیز بیش‌تعیین علی می‌گردد. کیم استدلال می‌کند که ابتناء ذهن-بدن به عنوان موضوع مورد اتفاق اقسام مختلف فیزیکیالیسم است. او استدلال می‌کند چنان‌چه ابتناء ذهن-بدن را به فرم حاضر و با پیش‌فرض‌های دیدگاه‌های حال حاضر فیزیکیالیستی بپذیریم، اقسام مختلف فیزیکیالیسم ضدتقلیل‌گرایانه به شبه‌پدیدارگرایی افراطی منجر می‌شود.

**واژگان کلیدی:** مسأله ذهن-بدن، علیت ذهنی، فیزیکیالیسم ضدتقلیل‌گرا، جایگون کیم.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۵/۲، تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۸/۱۶. این مقاله مرتبط با پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده دوم است که در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، و تحت نظر و راهنمایی استاد ارجمند، دکتر حسین شیخ‌رضایی انجام شده است. نویسندگان بدین وسیله از زحمات ایشان سپاسگزاری می‌نمایند.

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): [b\\_beigzadeh@iust.ac.ir](mailto:b_beigzadeh@iust.ac.ir)

۳. پست الکترونیک: [beigzadeh.k@gmail.com](mailto:beigzadeh.k@gmail.com)

### مقدمه

در سال ۱۶۴۳ میلادی، یک اتفاق فلسفی رخ داد که همیشه در تاریخ فلسفه ذهن باقی خواهد ماند و نقطه عطفی در این زمینه خواهد بود. در بهار آن سال، شاهزاده الیزابت نامه‌ای به دکارت ارسال کرد که می‌توان آن را در زمره مهم‌ترین و تحسین‌برانگیزترین نامه‌های فلسفی تاریخ در نظر گرفت. در آن نامه، او دکارت را به چالش کشید و از وی خواست تا توضیح دهد که ذهن انسان چگونه می‌تواند اجزای بدن را وادار کند که فعالیت‌های ارادی داشته باشد؛ ذهنی که فقط یک جوهر اندیشمند و آگاه است.<sup>۱</sup>

سؤال فلسفی شاهزاده هم‌چنان باقی است: «چگونه ممکن است ذهن بتواند قدرت علی خود را در جهانی که اساساً فیزیکی است اعمال کند؟» به تعبیر دقیق‌تر چگونه ممکن است اولاً حالات ذهنی معلول حالات عینی (در جهان خارج) شوند؟ ثانیاً برخی حالات ذهنی، علت برخی کنش‌ها در حوزه فیزیک شوند؟ ثالثاً برخی حالات ذهنی، علت برخی دیگر از حالات ذهنی شوند؟ بطور کلی امروز این پرسش که چگونه ممکن است حالات ذهنی این نوع ویژگی‌ها را داشته باشند و در وضعیت‌های مذکور بتوانند ایفای نقش کنند؟ مسأله علیت ذهنی نامیده می‌شود.<sup>۲</sup>

در واقع دکارت ناچار بود که دو حوزه ذهن و بدن را که از نظر وی تفاوت جوهری با هم داشتند، به لحاظ علی، با یکدیگر مرتبط کند. گرچه امروزه کمتر کسی این دوگانگی در جوهر را به عنوان امری بدیهی پذیرفته است، اما در هر حال مسأله علیت ذهنی ناشی از مدعیات مشابهی است که در این حوزه مفروض هستند و ما تصریحاً یا تلویحاً آن‌ها را پذیرفته‌ایم. مثلاً این مفروضات که اساساً چنین علیتی وجود دارد و ذهن

1. Kim, J., "Causation and Mental Causation", *Contemporary Debates in Philosophy of Mind*, p.1.

۲. ریونزکرافت، ایان، فلسفه ذهن، یک راهنمای مقدماتی، ترجمه حسین شیخ‌رضایی، انتشارات صراط، ۱۳۸۸ش، ص ۲۴۵.

می‌تواند چنین تغییرات علیّی در جهان فیزیکی ایجاد کند و این‌که اصلاً شواهدی دالّ بر چنین علیّیتی وجود دارد.

در این مقاله به سراغ مفروضاتی می‌رویم که فیزیکیالیست‌ها برای پاسخ به مسأله علیّت ذهنی در نظر می‌گیرند و بطور مشخص اشکالات جایگون کیم<sup>۱</sup> را به دیدگاه‌های فیزیکیالیستی ضدتقلیل‌گرا تحلیل و بررسی می‌کنیم.

## ۱. فیزیکیالیسم

فیزیکیالیسم<sup>۲</sup> یا اصالت فیزیک دیدگاهی است که مطابق آن، همه چیز فیزیکی است یا همان‌گونه که برخی فیلسوفان قائل هستند، همه چیز مبتنی بر فیزیک است. فیزیکیالیسم منکر این نیست که در جهان ممکن است چیزهای زیادی وجود داشته باشند که در نگاه اول فیزیکی نباشند، ولی مطابق این نظریه در نهایت به این نتیجه خواهیم رسید که همه چیز یا فیزیکی است و یا بر فیزیک مبتنی است. برخی دیدگاه‌های فیزیکیالیستی مانند حذف‌گرایی<sup>۳</sup> به‌طور کلّیّت را در حوزه ذهن نادیده می‌گیرند و لذا از حیثه بحث این مقاله بیرون می‌روند. هم‌چنین در این‌جا هرچا سخن از فیزیکیالیسم به میان می‌آید،

---

۱. Jaegwon Kim: جایگون کیم فیلسوف آمریکایی-کره‌ای است که در حوزه فلسفه ذهن، دیدگاه‌های فیزیکیالیستی دارد. کیم در حدود سه دهه معتقد بود که ویژگی‌های ذهنی مستقل از ویژگی‌های فیزیکی هستند و از این دیدگاه نیز طرفداری می‌کرد. او نظریه ابتناء ذهن-بدن را کاملاً حمایت می‌کرد و بسیار تلاش می‌کرد که علیّت ذهنی را از طریق همین استدلال ابتناء تبیین کند. ولی به تدریج به مشکلاتی برخورد کرد که از مهم‌ترین آن‌ها مشکل طرد علیّی برای ویژگی‌های ذهنی بود. او سپس مشکلات پیش آمده را به صورت مدون مطرح کرد و دیدگاه کارکردگرایی را با تقلیل‌گرایی درهم‌آمیخت و به نوعی تقلیل‌گرایی کارکردی را مطرح ساخت تا بتواند به مشکلاتی که خود برای فیزیکیالیسم طرح کرده بود، پاسخ دهد.

2. Physicalism
3. Eliminationism

منظور فیزیکیالیسم ضدتقلیل‌گرا<sup>۱</sup> است که در آن حالات ذهنی غیرقابل‌تقلیل به حالات فیزیکی هستند.

برخی از اصولی که در فیزیکیالیسم (یا فیزیکیالیسم ضدتقلیل‌گرا) پذیرفته شده‌اند در این جا آورده می‌شود که برای مباحث آتی مورد استفاده قرار می‌گیرند:

۱. بسته‌بودن (بستار) علی<sup>۲</sup> حوزه فیزیک: هر معلول فیزیکی لزوماً دارای علتی فیزیکی نیز هست. بنابراین اگر زنجیره علی یک رویداد فیزیکی را رو به بالا طی کنیم، هرگز از حوزه فیزیک خارج نمی‌شویم.

۲. عدم امکان بیش‌تعیین علی<sup>۳</sup>: هیچ رویداد فیزیکی نمی‌تواند در آن واحد، دو علت کافی داشته باشد.

۳. عدم تقلیل<sup>۴</sup> ویژگی‌های ذهنی: ویژگی‌های ذهنی متمایز از ویژگی‌های فیزیکی و غیرقابل‌تقلیل به آن‌ها هستند.

## ۲. مشکل طرد علی

در این جا به یکی از مشکلاتی که کیم در مورد فیزیکیالیسم مطرح نموده است و به مشکل طرد علی<sup>۵</sup> موسوم است، می‌پردازیم.<sup>۶</sup> این مشکل به نوعی گریبان‌گیر همه صورت‌بندی‌های فعلی فیزیکیالیسم (ضدتقلیل‌گرا) است. فرض کنید به‌گونه‌ای توانسته‌ایم توجه کنیم که چگونه رویدادهای ذهنی می‌توانند علت رویدادهای فیزیکی باشند.

---

1. Non-reductive Physicalism

2. Causal Closure

3. Causal Overdetermination

4. Reduction

5. Causal Exclusion

6. Kim, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, MIT press, 2000, pp.60-67.

فرض کنید رویداد ذهنی  $m$  که در زمان  $t$  رخ می‌دهد، علت رویداد فیزیکی  $p$  می‌شود و مجدداً فرض کنید که  $m$  رویدادی از نوع ذهنی  $M$ ، و  $p$  رویدادی از نوع فیزیکی  $P$  است. اگر فرض کنیم رویداد  $m$  که در زمان  $t$  رخ می‌دهد به عنوان علت رویداد فیزیکی  $p$  باشد و نیز بپذیریم که  $p$  علت فیزیکی‌ای در زمان  $t$  ندارد، به بسته‌بودن علیّ حوزه فیزیک خدشه وارد کرده‌ایم. لذا می‌توان فرض کرد که  $p$  یک علت فیزیکی مانند  $p^*$  در زمان  $t$  دارد. با در نظرگیری این‌که حتماً باید علت فیزیکی‌ای هم برای  $p$  وجود داشته باشد، به این پرسش می‌رسیم که «اگر  $p^*$  علت فیزیکی  $p$  باشد، چه نقش علیّ برای  $m$  باقی می‌ماند»؟

این همان مشکل طرد علیّ است. فیزیکیالیسم ضدتقلیل‌گرا که می‌خواهد واقعیت حالات ذهنی را نیز حفظ کند، باید توجیهی برای چگونگی ارتباط بین علت ذهنی و علت فیزیکی یک رویداد ارائه کند. فیزیکیالیسم ضدتقلیل‌گرا برای این موضوع کافی نیست، چراکه هم‌زمان باید هم تأثیر علیّ ویژگی‌های ذهنی را در نظر بگیرد و هم وجه ضدتقلیل‌گرایانه آن مانع از تقلیل هویت ذهنی این ویژگی‌ها به ویژگی‌های فیزیکی می‌شود. لذا مشکل طرد علیّ به این پرسش ختم می‌شود که «با فرض این‌که همه رویدادهای فیزیکی که دارای علت هستند دارای علتی فیزیکی باشند، چگونه وجود یک علت ذهنی ممکن می‌شود»؟

در ادامه دو شکل عمده فیزیکیالیسم را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ فیزیکیالیسم ابتدایی<sup>۱</sup> و فیزیکیالیسم تحقیقی<sup>۲</sup>. البته فیزیکیالیسم تحقیق‌گرا، الزامات استدلال ابتناء را نیز پشتیبانی می‌کند، ولی عکس آن درست نیست.

- 
1. Supervenience Physicalism
  2. Realization Physicalism

### ۳. فیزیکالیسم ابتدایی

اگر اصالت امور فیزیکی درست باشد، ویژگی‌های ذهنی مبتنی بر ویژگی‌های فیزیکی هستند. برای بیان دقیق ابتناء،<sup>۱</sup> می‌گوییم:<sup>۲</sup>

ویژگی A مبتنی بر ویژگی B است، اگر نتوان هیچ تغییری در ویژگی A داشت، بدون آن‌که تغییری در ویژگی B وجود داشته باشد.

لذا برای ابتناء ویژگی‌های ذهنی بر ویژگی‌های فیزیکی یا ابتناء ذهن-بدن، داریم:<sup>۳</sup> ویژگی‌های ذهنی بر ویژگی‌های فیزیکی مبتنی هستند به گونه‌ای که اگر چیزی متحقق-کننده‌ی هر ویژگی ذهنی M در زمان t باشد، آن‌گاه ویژگی پایه P وجود دارد به گونه‌ای که آن چیز دارای P در زمان t است، و لزوماً هر چیزی که دارای P در زمان t است، دارای M در زمان t نیز هست.

تقریباً می‌توان گفت که همه دیدگاه‌های فیزیکالیستی به ابتناء ذهن بر بدن پایبند هستند و به نوعی استدلال ابتناء وجه اشتراک همه آن‌ها است.

### ۱.۳. مشکل استدلال ابتناء: ناتوانی علی ویژگی‌های مبتنی شده

فیزیکالیسم به نوعی مستلزم پذیرش ابتناء ذهن-بدن است. اگر نظریه ابتناء را به عنوان تعریف‌کننده حداقلی فیزیکالیسم (بطور عام) در نظر بگیریم، می‌توان نشان داد که این مشکلات گریبان‌گیر فیزیکالیسم در حالت عام است، یعنی حتی ضعیف‌ترین فرم‌های فیزیکالیسم هم به نوعی مشمول این مشکلات هستند.

---

#### 1. Supervenience

۲. ریونزکرافت، فلسفه ذهن، یک راهنمای مقدماتی، ترجمه حسین شیخ‌رضایی، ص ۱۹۸.

3. Kim, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, pp.4-9.

کیم در این راستا استدلالی ارائه می‌کند که ظاهراً به این نتیجه خواهد رسید که علیت ذهنی نباید درست باشد.<sup>۱</sup> کیم این‌گونه آغاز می‌کند که:

**الف.** ابتناء ذهن بدن یا درست است و یا درست نیست.

توجه داریم که یک ویژگی پایه لزوماً برای ویژگی ابتناء کافی است؛ این ضرورت در اینجا به حداقل فرم ضرورت قانونی (نومولوژیکی) می‌تواند مطرح باشد، یعنی اگر ابتناء ذهن-بدن برقرار باشد، در هر جهانی که قوانین اساسی آن در مورد طبیعت با جهان ما یکی باشد، نیز برقرار است. حال مقدمه دوم را مطرح می‌کنیم:

**ب.** اگر ابتناء ذهن-بدن وجود نداشته باشد، هیچ راه مشهودی برای فهم علیت ذهنی وجود ندارد.

اگر ابتناء ذهن-بدن نباشد، یعنی اگر فرض کنیم که ویژگی‌های ذهنی مبتنی بر ویژگی‌های فیزیکی نباشند، در آن صورت اصلاً نمی‌توانیم بفهمیم علیت ذهنی چیست. اگر ابتناء ذهن-بدن نباشد، یعنی ذهن می‌تواند مستقل از مغز تغییر کند. مغز در هر حالتی قرار داشته باشد، هیچ نتیجه‌ای برای حالت‌های ذهنی ندارد و در آن صورت نمی‌توانیم ادعا کنیم که حالت مغزی معینی علت حالت ذهنی مفروضی است. بدین ترتیب آن رابطه علی از بین می‌رود و از دایره فیزیکیالیسم نیز خارج می‌شویم. بنابراین فرض می‌کنیم ابتناء درست است. اما یک مشکل جدی‌تر در مورد مسأله ابتناء نیز وجود دارد که در حقیقت ابتناء ذهن-بدن خود منبع اصلی این مشکل است؛ لذا برای درک این موضوع، این‌چنین می‌گوییم:

**ج.** فرض کنید یک نمونه ویژگی ذهنی  $M$  علت دیگر ویژگی ذهنی  $M^*$  می‌شود.

این مورد نمونه‌ای از علیت ذهن-به-ذهن است که در آن بروز یک ویژگی ذهنی باعث بروز ویژگی ذهنی دیگری می‌شود (شکل ۱).

---

1. Kim, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, pp.38-47.



شکل ۱. ویژگی ذهنی  $M$  علت ویژگی ذهنی  $M^*$  است؛ پیکان نشان‌دهنده رابطه علیت است.

از (ب) نتیجه می‌گیریم:

د.  $M^*$  دارای یک مبنای فیزیکی  $P^*$  است.

این حالت را در شکل ۲ مشاهده می‌کنیم.



شکل ۲. ویژگی ذهنی  $M$  علت ویژگی ذهنی  $M^*$  است و در عین حال،  $M^*$  دارای مبنای فیزیکی  $P^*$  است؛ خط ممتد نشان‌دهنده رابطه ابتناء است.

حال این پرسش اساسی مطرح است که  $M^*$  از کجا آمده است؟ و چگونه  $M^*$  در این لحظه متحقق شده است؟ دو پاسخ برای این پرسش ممکن است وجود داشته باشد:

ه. وقتی  $M^*$  در این لحظه متحقق شده است، دو دلیل می‌تواند داشته باشد: ۱. یا

$M$  علت  $M^*$  است و یا ۲. متحقق‌کننده‌اش یعنی  $P^*$  متحقق شده است که در نتیجه  $M^*$  در این لحظه بوجود آمده است.

اگر فرض کنیم ابتناء ذهن-بدن وجود داشته باشد، آن‌گاه باید پذیرفته باشیم که  $M^*$  بوجود آمده است چرا که مبنای فیزیکی آن یعنی  $P^*$  متحقق شده است و لذا مادامی که  $P^*$  متحقق شده باشد، باید  $M^*$  نیز بوجود بیاید. این موضوع علت بودن  $M$  برای  $M^*$  را به مخاطره می‌اندازد چرا که  $P^*$  به تنهایی می‌تواند علت  $M^*$  باشد. مادامی که  $P^*$  وجود داشته باشد، ابتناء تضمین می‌کند که  $M^*$  نیز وجود داشته باشد. هر چیزی که بخواهد به نحوی در زنجیره علی  $M^*$  دخالت داشته باشد، باید در حقیقت به نحوی با  $P^*$  در ارتباط باشد؛ یعنی اگر  $M$  بخواهد علت  $M^*$  باشد باید بپذیریم که:



و.  $M$  با علت بودن برای  $P^*$  می‌تواند علت  $M^*$  باشد. این راهی است که  $M$  می‌تواند علت  $M^*$  در این لحظه باشد.

$M$  نمی‌تواند مستقیماً  $M^*$  را بوجود بیاورد و حتماً باید مبنای  $M^*$  (یعنی  $P^*$ ) را بوجود بیاورد (شکل ۳). دلیل این امر آن است که ابتناء را پذیرفته‌ایم و بر اساس آن می‌شود. یعنی برای بروز یک ویژگی فیزیکی مبتنی شده، باید از طریق یک مبنای فیزیکی متحقق بیاوریم. مثلاً اگر بخواهیم سردرد خود را تسکین دهیم باید یک قرص آسپرین بخوریم تا بتوانیم تغییری فیزیکی در مغز ایجاد کنیم تا ویژگی که بر آن مبتنی شده را تغییر دهیم. یا اگر بخواهیم نقاشی مان را زیباتر و تأثیرگذارتر جلوه دهیم، باید تغییری فیزیکی در آن دهیم. هیچ راهی برای تغییر ویژگی‌های ذهنی به جز از طریق تغییرات در ویژگی‌های فیزیکی وجود ندارد.



شکل ۳. ویژگی ذهنی  $M$  با علت بودن برای  $P^*$ ، می‌تواند علت ویژگی ذهنی  $M^*$  باشد. اما با رجوع به (و) می‌بینیم که آن‌چه این بند ادعا می‌کند این است که ویژگی ذهنی  $M$  علت ویژگی فیزیکی  $P^*$  است که این به نوبه خود یک نمونه از علیّت ذهن-به-فیزیک است. یعنی با این استدلال به این‌جا می‌رسیم که مسأله ابتناء ذهن-بدن نتیجه می‌دهد که علیّت ذهن-به-ذهن منجر به پذیرفتن علیّت ذهن-به-فیزیک می‌شود. حال پرسش این است که آیا می‌توان علیّت ذهن-به-فیزیک را پذیرفت (البته با فرض پذیرش مسأله ابتناء ذهن-بدن)؟

مجدداً به مورد (و) باز می‌گردیم. تحت فرضیات مسأله ابتناء ذهن-بدن، نتیجه می‌گیریم:

ز.  $M$  خود دارای یک مبنای فیزیکی  $P$  است.

این حالت را می‌توان در شکل ۴ ملاحظه کرد.



شکل ۴. ویژگی ذهنی M دارای مبنای فیزیکی P است.

حال باید M و P را در ارتباط علی‌شان نسبت به P\* مقایسه نماییم. در حقیقت به این نقطه می‌رسیم که M علت P\* نمی‌تواند باشد چرا که P قابلیت علت بودن برای P\* را دارد، آن هم به این دلیل که P علت کافی M است و M نیز علت کافی برای P\* است، لذا P علت کافی برای P\* است (شکل ۵).



شکل ۵. در عین این که M علت کافی P\* است، P نیز می‌تواند علت کافی P\* باشد، چون متحقق‌کننده M است.

در این مرحله به گونه‌ای با بیش‌تعیین علی روبه‌رو هستیم چرا که هم M و هم P به تنهایی قابلیت علت بودن برای P\* را دارند. هم‌چنین زنجیره علی‌ای را در نظر بگیرید که از P به M و سپس به P\* می‌رسد که در این حالت M مانند یک رابط علی است. اما رابطه P به M به عنوان یک رابطه علی در نظر گرفته نمی‌شود. عموماً، رابطه بین ویژگی‌های پایه و ویژگی‌های مبتنی شده به عنوان یک رابطه علی تفسیر نمی‌شود. در رابطه ابتناء، ویژگی‌ها کاملاً هم‌زمان متحقق می‌شوند در حالی که در رابطه علی، علت طبق تحلیل‌های استاندارد بر معلول‌های خود مقدم است.

هم‌چنین نمی‌توان احتمال داد که M و P را با هم می‌توان به عنوان یک علت کافی برای P\* در نظر بگیریم. دو دلیل برای این امر وجود دارد. نخست P به تنهایی از نظر علی برای P\* کافیست؛ و هم‌چنین M نیز چنین است. دوم این رویکرد تنها وقتی

محتمل است که ادعا کند  $M$  شرط لازم در علت  $P^*$  است و این بدان معناست که همان‌گونه که در فرض زنجیره علیّ داشتیم، در این حالت نیز بسته‌بودن علیّ حوزه فیزیک مخدوش گردد. برای تبیین کامل علیّ این‌که چرا  $P^*$  در این لحظه متحقق شده- است، باید به وجود عامل علیّ غیرفیزیکی  $M$  علاوه بر  $P$  توجه کنیم.

در نهایت نیز ممکن نیست به راحتی این مورد را به عنوان موردی از بیش‌تعیّن علیّ در نظر بگیریم (یعنی بروز  $P^*$  را به طور علیّ با دو علت کافی  $P$  و  $M$  در نظر بگیریم). صرف‌نظر از این‌که این موضوع به این نتیجه ختم می‌شود که هر مورد از علیّت ذهنی را باید به عنوان بیش‌تعیّن علیّ در نظر بگیریم، این رویکرد دو مشکل به وجود می‌آورد؛ نخست اگر بخواهیم یک علت فیزیکی را جایگزینی برای هر علت ذهنی در نظر بگیریم، بدان معنا است که علت‌های ذهنی را در هر موردی غیرضروری تلقی کرده‌ایم. دوم این‌که ممکن است این رویکرد منجر به مخدوش شدن بستر علیّ حوزه فیزیک شود. طبیعی‌ترین راه برای نگاه کردن به این وضعیت چنین است:

ح.  $P$  علت  $P^*$  است و  $M$  بر  $P$  مبتنی شده است، و  $M^*$  بر  $P^*$  مبتنی شده است.



شکل ۶.  $P$  علت کافی  $P^*$  است؛  $M$  بر  $P$  مبتنی شده است و  $M^*$  بر  $P^*$  مبتنی شده-

است.

این مورد را می‌توان به صورت طرح‌واره در شکل ۶ مشاهده کرد. رابطه علیّ ای که بین  $M$  و  $M^*$  وجود دارد و هم‌چنین بین  $M$  و  $P^*$  نیز وجود دارد، از نوع علیّت‌های ظاهری هستند. اگر مثلاً علیّت  $M$  به  $M^*$  را در نظر بگیریم، مانند یک دنباله از سایه-هایی است که بوسیله یک خودروی در حال حرکت بوجود می‌آید: هیچ رابطه علیّ بین این سایه‌ها مثلاً در یک لحظه و در لحظه دیگر وجود ندارد و همه آن‌ها معلول یک

خودروی در حال حرکت هستند. خودرو، خود به تنهایی نمایش‌دهنده یک فرآیند علی واقعی است، ولی سایه‌هایی که از آن حادث می‌شوند هرچند ممکن است که تاحدودی قانونمند باشند ولی یک فرآیند علی واقعی را تشکیل نمی‌دهند. لذا خواهیم داشت:

ط. روابط علی  $M$  به  $M^*$  و نیز  $M$  به  $P^*$  تنها ظاهراً علی هستند و در واقع از فرآیند واقعی علی  $P$  به  $P^*$  حادث می‌شوند.

اما یک تناقض:

ی. اگر ابتداء ذهن-بدن درست نباشد، علّیت ذهنی نامعقول است؛ اگر درست باشد، مجدداً علّیت ذهنی رد می‌شود. لذا علّیت ذهنی با وجود پذیرش ابتداء رد می‌شود. بنابراین نتیجه می‌شود هیچ یک از علّیت‌های ذهن-به-ذهن و ذهن-به-فیزیک ممکن نیست. این مسأله ما را به فراتر از شبه‌پدیدارگرایی سوق می‌دهد و نتیجه آن، این می‌شود که رویدادهای ذهنی نمی‌توانند اثربخشی در هیچ حیطه‌ای داشته باشند. این در حقیقت همان شبه‌پدیدارگرایی افراطی است. این یعنی اساساً استدلال ابتداء ذهن-بدن در مقابل علّیت ذهنی است. کیم می‌گوید این یک چالش جدی برای فیزیکالیسم است که در چارچوب پارامترهای خود، شک و تردیدهایی برای امکان علّیت ذهنی بوجود آورده است. مشکلات دکارت مربوط به دوگانگی جوهر ذهن و ماده است. در مقابل فیزیکالیسم با شرایط حاضر که خود را «فیزیکالیسم ضدتقلیل‌گرایانه» می‌نامد نیز با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود که به خاطر تعهدش به دوگانگی ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی است.

یک اشکال دیگر که بر مبنای استدلال گفته شده، برای فیزیکالیسم به وجود می‌آید این است که: آیا استدلال مشابهی برای همه ویژگی‌هایی که بر ویژگی‌های پایه فیزیکی مبتنی می‌شوند، ختم به این نمی‌شود که این ویژگی‌ها شبه‌پدیده هستند و اثرات علی آنها نیز غیرقابل فهم است؟ اگر بخواهیم استدلال مذکور را بپذیریم، برای هر حوزه‌ی دیگری غیر از حوزه‌ی ذهن که رابطه ابتداء بین ویژگی‌های آن و ویژگی‌های فیزیکی وجود

داشته باشد، می‌توان همین استدلال را اقامه کرد. مثلاً برای ویژگی‌های زمین‌شناسی یا ویژگی‌های شیمیایی که مبتنی بر ویژگی‌های فیزیکی هستند، می‌توان هر ده بند فوق را بازنویسی نمود و به نتیجه مشابه برسیم.

#### ۴. فیزیکیالیسم تحقق‌گرا

منظور از فیزیکیالیسم تحقق‌گرا یا تحقق‌گرایی فیزیکی<sup>۱</sup> این است که ویژگی‌های ذهنی برای این که تحقق پیدا کنند، باید در بستر فیزیکی و بوسیله ویژگی‌های فیزیکی متحقق شوند؛ به عبارتی هیچ ویژگی ذهنی نمی‌تواند تحقق غیرفیزیکی داشته باشد.<sup>۲</sup> چیزی که باعث می‌شود رابطه تحقق بین ویژگی‌های ذهنی و ویژگی‌های فیزیکی (یا بستر فیزیکی تحقق) ایجاد شود، وجوه کارکردی آن‌ها است. به عبارتی بستر تحقق فیزیکی، باید بتواند کارکرد مدنظر ما برای ویژگی ذهنی مفروض را داشته باشد؛ یعنی کارکردی که ما از ویژگی ذهنی انتظار داریم، باید بوسیله متحقق‌کننده فیزیکی‌اش بتواند متحقق شود.<sup>۳</sup> برای روشن شدن مطلب، مثالی ارائه می‌شود. اگر یک موجود زنده احساس درد داشته باشد، مانند آن است که در یک حالت درونی قرار داشته باشد (یا دارای یک حالت درونی باشد) که به طور معمول توسط آسیب‌های بافت و بدن ایجاد می‌شود. این نیز به نوبه خود باعث می‌شود که به طور معمول گریه‌کردن و ناله‌زدن، دست مالیدن به موضع درد و سایر رفتارهای مشخصه‌ی درد بوجود آید. با این دید، درد داشتن (بودن در حالت درد) یک ویژگی مرتبه-دوم نامیده می‌شود.

در این رابطه، ایده ویژگی‌های مرتبه-دوم مطرح می‌شود که بر روی بستری از ویژگی‌های مرتبه-اول متحقق می‌شوند؛ در این جا به این موضوع می‌پردازیم. فرض کنید

---

1. Physical Realization

2. Kim, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, p.45.

3. Ibid, pp.19-23.

B مجموعه‌ای از ویژگی‌ها باشد؛ این ویژگی‌ها، ویژگی‌های مرتبه-اول یا «پایه» هستند که مثلاً می‌توان آن‌ها را در قالب ویژگی‌های غیرذهنی نظیر ویژگی‌های فیزیوشیمیایی، و یا زیست‌شناختی در نظر گرفت (البته این ویژگی‌ها بطور مطلق مرتبه-اول نیستند؛ به عبارتی ممکن است نسبت به مجموعه‌ای دیگر از ویژگی‌ها، مرتبه-دوم باشند). لذا می‌گوییم:

F یک ویژگی مرتبه-دوم بر روی مجموعه‌ی B از ویژگی‌های پایه (یا مرتبه-اول) است، اگر و تنها اگر F عبارت باشد از داشتن ویژگی P در B به طوری که  $D(P)$  برقرار باشد، که در آن D بیانگر شرایطی بر اعضای B باشد.

لذا وقتی ویژگی‌های ذهنی به عنوان ویژگی‌های مرتبه-دوم بر روی مجموعه B باید تعریف شوند، ما باید B را به عنوان ویژگی‌های غیرذهنی (شامل ویژگی‌های فیزیکی-شیمیایی، زیست‌شناسی و ویژگی‌های رفتاری) در نظر بگیریم. بنابراین ویژگی‌های مرتبه-دوم بدین علت مرتبه-دوم هستند که بر پایه (بوسیله) مجموعه‌ای از ویژگی‌های پایه تعریف می‌شوند. می‌توان آن دسته از ویژگی‌های پایه را که شرط D را ارضاء می‌نمایند، متحقق‌کننده (Realizer) ویژگی مرتبه-دوم F نامید. به عنوان مثال، فرض کنید بخواهیم درد را با ادبیات مذکور بررسی نماییم. P را ویژگی‌های فیزیکی/عصبی/رفتاری در نظر می‌گیریم که در جریان وقوع درد، فعال می‌شوند. لذا ویژگی مرتبه-دوم متناظر آن (F) عبارتست از داشتن درد که در بستری از نوروهای عصبی (B) متحقق می‌شود، بگونه‌ای که در جریان این تحقق، نوروهای خاصی رفتارهای خاصی را در شخص بوجود می‌آورند ( $D(P)$ ) که ما آن‌ها را همان کارکرد درد می‌دانیم؛ این نوروهای خاص همان متحقق‌کننده درد داشتن هستند. و بالعکس، وقتی آن نوروها باعث بوجود آمدن رفتارهای خاصی که مشخصه درد هستند در اندام‌ها بشوند، ویژگی درد داشتن (F) متحقق شده است.

ویژگی‌های کارکردی نیز ویژگی‌های مرتبه-دوم هستند که بوسیله رابطه علیّ/شبه-قانونی بر روی ویژگی‌های مرتبه-اول تعریف می‌شوند. یک مثال از یک ویژگی کارکردی، خواب‌آوربودن است: یک ماده دارای ویژگی کارکردی خواب‌آوربودن است، اگر دارای خاصیتی شیمیایی باشد که باعث خواب‌آلودگی شود. به این ترتیب والیوم و سکونال خواب‌آور هستند اما با ویژگی‌های متحقق‌کننده مرتبه-اول (شیمیایی) متفاوت؛ اولی با دیازپام و دومی با سکوباربیتال.

چند نکته در این زمینه حایز اهمیت است؛ نخست این که ماهیت (فیزیکی) سیستمی که  $P$  در آن تعبیه شده است، تعیین می‌کند که آیا  $P$  می‌تواند متحقق‌کننده‌ای برای  $M$  باشد یا خیر. به عنوان مثال، این که آیا وارد شدن صدمه به یک بافت باعث می‌شود که سلول‌های عصبی درد را در یک موجود زنده تحریک کنند یا خیر، وابسته به سازماندهی عصبی آن موجود زنده خواهد بود، و این که آیا اعلان درد در این رشته اعصاب باعث فرار موجود زنده از آن موقعیت می‌گردد یا خیر، این نیز به سیستم عصبی و سیستم تحریک/کنترل حرکت (که در علوم اعصاب به موتورکنترل مشهور است) آن موجود زنده ارتباط خواهد داشت.

نکته دیگر آن که اگر به هر دلیلی مکانیزم طبیعی راه‌اندازی  $P$  در یک موجود زنده ناکارآمد شود، ممکن است مکانیزم دیگری با قابلیت‌های علیّ مناسب در آن موجود زنده وجود داشته باشد که بتواند یک متحقق‌کننده به قدر کافی نزدیک به متحقق‌کننده  $M$  در آن موجود زنده فراهم سازد.

نکته پایانی در این زمینه این است که از آن جا که اعتبار  $P$  به عنوان متحقق‌کننده  $M$  به روابط علیّ/قانونی (نومولوژیکی) آن نسبت به دیگر ویژگی‌های پایه بستگی دارد، لذا اگر قوانین طبیعت تغییر کنند، در نتیجه پتانسیل علیّ  $P$  نیز تغییر می‌کند که این امر می‌تواند وضعیت  $P$  به عنوان یک متحقق‌کننده  $M$  را نیز تحت تأثیر قرار دهد. لذا در جهان‌هایی که قوانین بنیادین متفاوتی نسبت به این جهان حاکم است و ساختارهای علیّ

مختلفی در آن وجود دارد، P ممکن است قادر به برآوردن وجوه کارکردی M نباشد. در چنین جهان‌هایی، M ممکن است متحقق‌کننده‌های متفاوتی غیر از متحقق‌کننده‌های این جهان داشته باشد، و یا حتی ممکن است هیچ متحقق‌کننده‌ای نداشته باشد.

#### ۱.۴. مشکل تحقق‌گرایی فیزیکی: ناتوانی علی و ویژگی‌های مرتبه-دوم

گفتیم که تحقق‌گرایی فیزیکی بر اساس در نظرگیری ویژگی‌های ذهنی به عنوان ویژگی‌های مرتبه-دوم تعریف شد. اما در مورد این‌که این ویژگی‌های مرتبه-دوم اصولاً توان علی دارند یا خیر، مسائلی وجود دارد که در این جا بدان‌ها می‌پردازیم.<sup>۱</sup> کیم با مثالی به این موضوع می‌پردازد: ویژگی شیمیایی معینی از یک قرص سکونال (یک قرص خواب‌آور) شما را به خواب می‌برد. این قرص هم‌چنین دارای ویژگی خواب‌آوری است، که یک ویژگی مرتبه-دوم است و عبارتست از داشتن برخی ویژگی‌ها که مردم را به خواب می‌برد. آیا خواب‌آوری قرص، خود می‌تواند علت به خواب رفتن شما باشد؟

کیم معتقد است که پاسخ درست به سؤال فوق، «خیر» است؛ یعنی علاوه بر ویژگی شیمیایی قرص سکونال، «خواب‌آور بودن» آن، علت خوابیدن مردم نیست. پس نتیجه این است که ویژگی‌های ذهنی نیز ممکن است شرایط مشابهی داشته باشند؛ چرا که آن‌ها نیز ویژگی‌های مرتبه-دومی هستند که عبارتند از داشتن برخی ویژگی‌ها (و یا چیز دیگر) که مشخصات علی معینی را ارضا می‌کنند. درد داشتن، از منظر کارکردگرایی، ویژگی مرتبه-دومی است که عبارتست از داشتن یک ویژگی یا چیزی (احتمالاً یک ویژگی عصبی) که علت گریه کردن، دست کشیدن به موضع درد و اعمال مشابه آن است. اگر چنین باشد، آیا خود درد داشتن، علاوه بر متحقق‌کننده‌های عصبی-

1. Kim, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, pp.51-56.



اش، می‌تواند علت گریه کردن و دست کشیدن به موضع درد، باشد؟ کیم پاسخ می‌دهد: «خیر». با این اوصاف ویژگی‌های ذهنی با مشکل از دست دادن توان علی، مورد تهدید واقع خواهند شد، و هرگاه رویدادی از نوع ذهنی (مثلاً درد) قلمداد شود، دیگر با تأثیراتی که آن رویداد ممکن است علت آن‌ها باشد، ربطی پیدا نخواهد کرد.

### ۵. وحدت‌انگاری بی‌قاعده

وحدت‌انگاری بی‌قاعده<sup>۱</sup> دیدگاهی است که توسط دونالد دیویدسون<sup>۲</sup> ارائه شد. در فیزیکیالیسم، یک مسأله مهم چگونگی ارتباط و پیوند علی بین رویدادهای ذهنی و رویدادهای فیزیکی است که بیشتر یک مسأله فلسفی است. پرسشی در این زمینه وجود دارد و تأکید می‌کند که آیا قوانینی وجود دارد که ارتباط بین پدیده‌های ذهنی و فیزیکی را قانونمند سازد و ارتباطات علی را بین آن‌ها برقرار سازد؟ دیویدسون می‌گوید چنین قوانینی ممکن است وجود نداشته باشد. اصل مهمی که این قوانین و علیت را به هم مرتبط می‌سازد و تقریباً توسط اکثر فلاسفه پذیرفته شده است این است که رویدادهایی که طبق علیت با هم مرتبط هستند باید معرف یک قانون دقیق و قطعی<sup>۳</sup> باشند یا بوسیله یک قانون دقیق و قطعی استنتاج گردند. چون رویدادهای ذهنی همراه با برخی واکنش‌های زیست‌شناسی عصبی رخ می‌دهند، لذا به نظر می‌رسد که قوانین روانی-فیزیکی‌ای در این رابطه وجود داشته باشد. اما چرا دیویدسون فکر می‌کند که چنین قوانینی وجود ندارد؟

دیویدسون استدلال می‌کند که دلایل محکمی داریم که هر یک از سه اصل زیر را

بپذیریم:

---

1. Anomalous Monism

2. Donald Davidson

3. Strict Deterministic Law. قوانین دقیق قطعی، قوانین علی‌ای هستند که علت و معلول را به هم

مرتبط می‌کنند.

۱. اصل تعامل علی: برخی از ویژگی‌های ذهنی با ویژگی‌های فیزیکی تعامل علی دارند.

۲. اصل قانونمندی علیت: رویدادهای علت و معلول با یکدیگر رابطه قانونمند دارند.

۳. بی‌قانونی ذهن: قانون‌های دقیقی برای پیش‌بینی و تبیین رویدادهای ذهنی وجود ندارد.

معمولاً در مورد اول و دوم چندان مشکل نیست که به نتیجه برسیم. اما بحث اصلی در این جا، اصل مطرح شده در مورد سوم است. به اعتقاد دیویدسون، فیزیک قوانین حاکم بر عناصر تشکیل دهنده جهان را به ما می‌دهد. چیزی که از عناصر پایه فیزیکی تشکیل نشده باشد وجود ندارد و چون همه چیزها از این عناصر پایه ساخته شده‌اند، پس این قوانین دقیق قطعی، رفتار همه چیز را تعیین می‌کنند. اما عناصر پایه بسیار پیچیده‌اند و علوم سطح بالا (مانند روان‌شناسی) الگوهای کلی و انتزاعی از قانونمندی‌های بین این عناصر پایه ارائه می‌دهند و آن‌ها را در قالب قوانین سطح بالا بیان می‌کنند. لذا علوم سطح بالا قوانین دقیق ندارند.<sup>۱</sup> دیویدسون با تعمیم این استدلال به حوزه ذهن، نتیجه می‌گیرد که نباید قانون‌های دقیق و قطعی‌ای برای تبیین رویدادهای ذهنی وجود داشته باشد.

دیویدسون هم‌چنین استدلال می‌کند که همه حالات التفاتی یک شخص نظیر خواسته‌ها و آرزوهای وی، از منظر خود او تا حد ممکن عقلانی<sup>۲</sup> و هم‌ساز<sup>۳</sup> هستند. به همین علت است که ما نمی‌توانیم از یک شخص عقاید و خواسته‌های متناقضی انتظار داشته باشیم. مثلاً اگر از شخصی در مورد دوست داشتن کسی پرسیم، و پاسخ دریافت کنیم که «من او را دوست دارم و دوست ندارم»، این پاسخ برای ما این مفهوم را دارد که مثلاً «برخی ویژگی‌های او را دوست دارم و برخی ویژگی‌های او را دوست ندارم». اما اگر

۱. ذاکری، مهدی، «علیت ذهنی»، نقد و طنز، شماره ۵۸، ۱۳۸۹ش، ص ۶۹.

او بگوید که چنین نیست و من دقیقاً او را دوست دارم و دوست ندارم، باید از او پرسید که منظور شما از بکارگیری حرف عطف «و» چیست؟ چرا که این حرف عطف بار معنایی منطقی و عقلانی دارد و نمی‌توان از آن برای القای معانی غیرمنطقی و غیرعقلانی استفاده کرد. بنابراین اگر او دوست داشتن را مطلق بداند، یا کسی را دوست دارد و یا ندارد و این دو با هم نمی‌توانند جمع شوند. لذا ما در ابتدای امر انتظار چنین پاسخی که عقلانیت در آن کم‌رنگ است، نداریم. هم‌چنین عقاید ما گرچه وجه ایجابی دارند، ولی می‌توان وجوه سلبی نیز به آن‌ها داد. به هر حال، نظر دیویدسون این است که الزامات عقلانیت و پیوستگی، شرایط اساسی ذهن است. البته باید گفت که دیویدسون فقط در مورد حالات التفاتی ذهنی صحبت کرده و این شرایط را معرفی نموده است، نه حالات پدیداری ذهنی، مانند درد (ویژگی‌های التفاتی همیشه به یک متعلق نیازمندند و دربارگی دارند مانند میل، باور، ترسیدن؛ ویژگی‌های پدیداری یا ادراکی یا آگاهانه، حالاتی هستند که کیفیت ذهنی دارند و بر ما پدیدار می‌شوند، مانند خارش، درد، دیدن رنگ قرمز، ...). اما واضح است که حوزه فیزیک به چنین الزامات و شرایطی وابسته نیست. بنابر گفته دیویدسون، شرایط عقلانیت و پیوستگی به هیچ وجه در تئوری فیزیکیالیسم جایی ندارند. یعنی در رابطه علیّ بین علت و معلول در حوزه فیزیک، عقلانیت این رابطه از منظر شخص، نقشی ندارد و این قوانین علیّ فیزیکی هستند که تعیین می‌کنند که آن رابطه علیّ وجود داشته باشد یا خیر.

حال تصور کنید که قوانینی داریم که عقاید را به حالات مغزی مرتبط می‌سازد؛ مثلاً تصور کنید شبکه‌ای از نورون‌ها در مغز موجود باشد که عقاید ما را بوسیله قوانین علیّ قطعی دقیقی تعیین کند. اگر چنین قوانینی یافت شود، باید مستقل از قیودی که عقلانیت در نظر می‌گیرد، یک نگاهت یک به یک بین عقاید و عینیّات (فیزیکی) بتوان تعریف کرد. این بدان معناست که عقاید ما به شاخص عقلانیت (که در مورد آن بحث شد) ارتباطی ندارند و فقط بوسیله قوانین فیزیکی و بر مبنای یک بستر فیزیکی-عصبی

تعیین می‌شوند. به عبارتی ما فقط با مطالعه حالات مغزی شخص، حالات ذهنی (روانی) او را درمی‌یابیم. درحقیقت به وضوح داریم با در نظر گرفتن قوانینی برای ارتباط بین عقاید (ذهنی/روانی) و حالات مغزی (فیزیکی)، عقلانیت را نادیده می‌گیریم و فقط داریم حالات ذهنی را با معیارهای فیزیکی‌الیسم می‌سنجیم. از دیدگاه دیویدسون، حالات ارادی باید شاخص عقلانیت داشته باشند و این امر با در نظرگیری وجود قوانین ارتباطی بین این حالات و حالات فیزیکی، نقض می‌شود و لذا نباید چنین قوانینی وجود داشته باشد.

دیویدسون سپس برای بیان ارتباط حوزه ذهن و فیزیک که در اصل نخست (اصل تعامل علی) از اصول سه‌گانه مطرح شده در همین بخش، بدان اشاره شد، مسأله ابتداء ذهن بر بدن را مطرح می‌کند که پیشتر بدان پرداختیم و ایرادات کیم بدان را مطرح ساختیم. اما جدای از مشکلات مربوط به ابتداء ذهن بر بدن، کیم در مورد وجوه مختلف وحدت‌گرایی بی‌قاعده نیز اشکالاتی وارد می‌کند که بدان‌ها می‌پردازیم.

#### ۱.۵. مشکل بی‌قاعدگی: خطر شبه‌پدیدارگرایی افراطی

اولین مشکل وقتی روی می‌دهد که بخواهیم بی‌قاعدگی ذهنی را در کنار الزامات قانونی مربوط به پیوندهای علی قرار دهیم. در این صورت رویدادهایی که بر اساس پیوندهای علی شکل می‌گیرند باید نشان‌دهنده یک قانون علی باشند. لذا علیت ذهنی مستلزم آن است که با قوانینی همراه باشد و این در حالی است که بی‌قاعدگی ذهنی قائل به این نکته است که هیچ قانونی در مورد پدیده‌های ذهنی وجود ندارد.

دیویدسون در این زمینه استدلال مبتکرانه‌ای ارائه می‌کند. او می‌گوید درست است که پدیده‌های ذهنی در ارتباطات علی باید با قانون‌هایی همراه باشند، ولی از آن‌جا که هیچ قانون روانی وجود ندارد، لذا باید این قانون‌ها فیزیکی باشند. این نشان می‌دهد که پدیده‌های ذهنی، انواع فیزیکی هستند و یا حداقل دارای توصیف فیزیکی هستند. بنابر

استدلال دیویدسون، پدیده‌های ذهنی باید پدیده‌های فیزیکی باشند. این همان ترم «وحدت‌گرایی» نظریه دیویدسون است. بنابراین ارتباطات علیّ فقط بین پدیده‌های فیزیکی و مطابق قوانین فیزیکی می‌تواند وجود داشته باشد، هرچند برخی از این پدیده‌ها، پدیده‌های ذهنی باشند.

راه‌حل دیویدسون چندان قانع‌کننده نیست و بیم آن می‌رود که توان علیّ از رویدادهای ذهنی سلب شود و آن‌ها را به صورت پدیده‌های ذهنی خنثی در بیاورد. وحدت‌گرایی بی‌قاعده می‌گوید که گاهی اوقات رویدادهای ذهنی علت و یا معلول رویدادهای فیزیکی هستند؛ لذا علیّت ذهن-به-بدن را پذیرا است و لذا از این حیث با شبه‌پدیدارگرایی متفاوت است. اما از آن‌جا که هیچ‌گونه قانون روان-فیزیکی را قبول ندارند، لذا باید این نوع علیّت ذهنی که معتقدند برخی اوقات وجود دارد، ناشی از قوانین فیزیکی باشد یا مبین قوانین فیزیکی باشد. ولی قانون فیزیکی چگونه می‌تواند بر رویدادهای ذهنی حاکم باشد؟ چراکه وقتی قانونی فیزیکی باشد، باید رویدادهایی که تحت آن قانون مطالعه می‌شوند، دارای وجهی فیزیکی نیز باشند. ولی این وجه فیزیکی چگونه برای رویدادهای ذهنی تعریف می‌شود؟

در حالت کلی رویدادهای ذهنی اگر بخواهند که علت رویدادهایی (فیزیکی یا ذهنی) باشند، این علیّت باید تحت قوانین فیزیکی و بوسیله وجه فیزیکی این رویدادهای ذهنی باشد. بنابراین اگر رویدادهای ذهنی ویژگی‌های ذهنی داشته باشند که چنین هم هست، این ویژگی‌های ذهنی نمی‌توانند تحت قوانین فیزیکی مطالعه شوند. بنابراین ویژگی‌های ذهنی قادر به اثرگذاری و علت بودن هیچ ویژگی دیگری اعم از فیزیکی و ذهنی نیستند. این موضع شبیه به دیدگاه شبه‌پدیدارگرایان افراطی است که اصولاً علیّت را در مورد رویدادهای ذهنی نمی‌پذیرند. لذا مشاهده می‌کنیم که علیرغم این که نظریه دیویدسون علیّت ذهنی را می‌پذیرد، اما با توضیحات بالا به این نتیجه می‌رسیم که عملاً این نظریه به چیزی شبیه به شبه‌پدیدارگرایی ختم می‌شود؛ به عبارتی اصولاً دیویدسون

نمی‌تواند توضیحی برای ادعای خود مبنی بر پذیرش علیت ذهنی ارائه کند و طبق نظریه وی، علیت ذهنی ممکن نیست. لذا مشکل علیت ذهنی که ناشی از بی‌قاعدگی ذهنی است پاسخ به این پرسش است که «چگونه ویژگی‌های بی‌قاعده، ویژگی‌های علی می‌توانند باشند»؟

یک راه‌حل این مشکل آن است که برخلاف دیویدسون نشان دهیم ویژگی‌های ذهنی واقعاً بی‌قاعده نیستند یا این‌که بی‌قاعدگی ذهنی به همان طریق دیویدسون مانع از این نیست که ویژگی‌های ذهنی ارتباطات علی یا اثرات علی داشته باشند. تلاش‌های زیادی انجام شده است تا بتوانند با وجود قیودی که بی‌قاعدگی ذهنی اعمال می‌کند، وضعیت علی ویژگی‌های ذهنی را به گونه‌ای بازسازی کنند که بتواند تأثیرات علی در جهان داشته باشند. بسیاری از این تلاش‌ها به این صورت بوده‌اند که الزامات قانونی در مورد ارتباطات علی را ساده کنند یا آن‌ها را به نوعی دور بزنند.<sup>۱</sup> به طور ویژه، تلاش شده است بجای قوانین علی از برخی فرم‌های شرط‌های خلاف واقع استفاده شود. در ادامه استدلال کیم برای نشان دادن ناکارآمدی این رویکرد ارائه خواهد شد.

## ۲.۵. شرط خلاف واقع؛ تلاشی برای تبیین علیت ذهنی

اگر دیدگاه وحدت‌گرایی بی‌قاعده را به عنوان نظریه‌ای برای تبیین مسأله ذهن-بدن بپذیریم، باید به دنبال راه‌حلی باشیم که برای تبیین ارتباط ذهن-بدن نیازی به قوانین ندارند. یک راه حل برای چالش پیش روی دیویدسون رویکردی برای علیت است که در ظاهر نیازی به قوانین ندارد و عبارتست از توصیف علیت در قالب شرط خلاف واقع. گزاره‌های زیر را در نظر بگیرید:

۱. واقعه الف علت واقعه ب است.

1. Kim, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, pp.32-35.

۲. می‌گوییم اگر الف رخ نداده بود، ب اتفاق نمی‌افتاد.

این دو گزاره معادل هم هستند. ولی رابطه (۱) نوعی قانون را بیان می‌کند، در حالی که رابطه (۲) قانون واضحی نیست و در آن به جای این که قوانین مبین رابطه باشند، شرط خلاف واقع رابطه را بیان می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که ویژگی‌های ذهنی (که نماینده رویدادهای ذهنی هستند) می‌توانند علت رویدادهای فیزیکی باشند، چرا که ما می‌توانیم شرط‌های خلاف واقع مناسب و درستی برای آن‌ها بیابیم. به عنوان مثال، فرض کنید بگوییم «احساس درد، علت فریادکشیدن کامران است»؛ این گزاره در دل خود قانونی را بیان می‌کند که با ادبیات دیویدسون سازگار نیست. در عوض، می‌توانیم بگوییم «اگر کامران احساس درد نکرده بود، فریاد نمی‌کشید». گزاره اخیر، ظاهراً قانونی در دل خود ندارد و فقط بیانگر رابطه‌ای است. لذا علیّت ذهنی برقرار است، ضمن این که ملاحظات دیویدسون را نیز برآورده می‌سازد.

اما اگر عمیق‌تر به موضوع نگاه کنیم، درست بودن شرط‌های خلاف واقع را با دو دیدگاه می‌توان مورد بررسی قرار داد: دیدگاه استنتاجی و دیدگاه جهان ممکن. در دیدگاه استنتاجی می‌گوییم شرط خلاف واقع مثلاً عبارتست از «اگر الف رخ نداده بود، ب اتفاق نمی‌افتاد» و معنی آن این است که منطقاً رخداد ب نتیجه رخ دادن الف است. این در حقیقت یک قانون است که رابطه بین الف و ب را تعیین می‌کند. لذا این دیدگاه نمی‌تواند کمکی به چالش دیویدسون کند. ولی در دیدگاه دوم در مورد شروط خلاف واقع، که به دیدگاه جهان ممکن معروف است، می‌گوییم گزاره «اگر الف رخ نداده بود، ب اتفاق نمی‌افتاد» صحیح است اگر ب در دنیایی که الف صحیح است، صحیح باشد و این دنیا به دنیای واقعی بیشترین شباهت را داشته باشد. این شباهت را بنابر قوانین حاکم بر آن‌ها (دنیای گزاره و دنیای واقعی) تشخیص می‌دهیم. مثلاً فرض کنید گزاره‌ای داریم با شکل «کبریت اگر کشیده نشده بود، روشن نمی‌شد»؛ دو دنیا برای این اتفاق در نظر بگیرد. در دنیای اول این اتفاقات را ثبت می‌کنیم:

کبریت کشیده شد، کبریت خشک بود، اکسیژن وجود داشت، کبریت روشن شد؛  
و در دنیای دوم داریم:

کبریت کشیده شد، کبریت خشک بود، اکسیژن وجود داشت، کبریت روشن نشد.  
به وضوح می‌گوییم که دنیای اول به دنیای واقعی نزدیک‌تر است. اما این که چرا  
چنین استنتاجی کرده‌ایم به این واقعیت برمی‌گردد که ما بر اساس قوانین حاکم بر دنیای  
واقعی پیرامون، این تصمیم‌گیری و قضاوت را انجام داده‌ایم. بنابراین، بازهم پای قوانین به  
ماجرای باز می‌شود و می‌توان گفت که چالش پیش روی دیویدسون کماکان حل نشده باقی  
می‌ماند. البته باید گفت که قوانینی که در این جا در مورد آن‌ها بحث شد واقعاً از نوع  
قوانین سفت و سختی که دیویدسون از آن‌ها سخن می‌گوید نیستند، بلکه قوانینی هستند  
که می‌شود به آن‌ها شبه قانون نیز اطلاق کرد. قوانینی که شروط خلاف واقع را تبیین می-  
کنند و صحت و سقم را می‌توانند مشخص کنند ولی به سختی قوانین گفته شده توسط  
دیویدسون نیستند.<sup>۱</sup>

### ۳.۵. بار معنایی منفی وحدت‌انگاری بی‌قاعده

اشکال پایانی کیم در مورد وحدت‌انگاری بی‌قاعده به این نکته ختم می‌شود که این  
نظریه، نظریه‌ای با بار منفی در مورد مسأله ذهن-بدن است. بی‌قاعدگی ارتباط  
رویدادهای ذهنی با رویدادهای فیزیکی در حقیقت یک تز «سلبی» است که به ما می-  
گوید رویدادهای ذهنی چگونه با رویدادهای فیزیکی مرتبط نیست، ولی چیزی در مورد  
چگونگی ارتباط آن‌ها با هم نمی‌گوید. بنابراین بارمعنایی این نظریه بیشتر بر دوش مؤلفه  
وحدت‌انگاری آن است که ادعا می‌کند رویدادهای ذهنی از نوع رویدادهای فیزیکی  
هستند (و در حقیقت همین مؤلفه است که تز ایجابی نظریه را در بر دارد و در مورد  
کیفیت ارتباط رویدادهای ذهنی و فیزیکی صحبت می‌کند). اما می‌توان نشان داد که

1. Kim, *Philosophy of Mind*, Westview Press, 2010, pp.139-144.



همین مؤلفه وحدت‌انگارانه نیز در نهایت و در لایه‌های پایین خود دارای وجه سلبی است. چراکه در نهایت وحدت‌انگاری دیویدسون به این گزاره ختم می‌شود: هیچ رویدادی نیست که فقط ویژگی‌های (یا توصیف) ذهنی داشته باشد، اگرچه رویدادهایی هستند که فقط ویژگی‌های (یا توصیف) فیزیکی دارند. یعنی این نظریه می‌گوید هیچ ارتباط قانون‌مندی بین انواع ذهنی و فیزیکی وجود ندارد. این بدین معنی است که مؤلفه وحدت‌انگارانه‌ی وحدت‌انگاری بی‌قاعده نیز تری سلبی است که سلبی بودن آن کمتر از مؤلفه بی‌قاعدگی این نظریه نیست. لذا کیم اذعان می‌دارد که وحدت‌انگاری بی‌قاعده گزاره‌ای در مورد رابطه ذهن و بدن ارائه می‌کند که طبق آن هر رویدادی با ویژگی ذهنی، رویدادی با ویژگی فیزیکی است، ولی چیزی در مورد کیفیت، وجود یا عدم وجود ارتباط بین رویداد فیزیکی و رویداد ذهنی نمی‌گوید.<sup>۱</sup>

#### نتیجه

در این مقاله، دیدگاه‌های فیزیکیالیستی (ضدتقلیل‌گرا) که در مورد مسأله علیّت ذهنی مطرح هستند و کیم نیز بدانها ایراداتی وارد کرده‌است، مورد بررسی قرار گرفت. بیشتر اشکالاتی که کیم به این دیدگاه‌ها وارد می‌کند، ختم به نتیجه‌ای مشابه شبه‌پدیدارگرایی می‌شود. ابتدا مشکل طرد علیّ مطرح شد که شامل این نکته است که اگر قائل به بسته-بودن علیّ و نیز عدم امکان بیش‌تعیین علیّ در حوزه فیزیک باشیم، هیچ نقش علیّ برای رویدادهای ذهنی باقی نمی‌ماند. سپس ایراد کیم در مورد مسأله ابتناء ذهن-بدن را مطرح کردیم؛ کیم با ده گزاره‌ای که مطرح کرد و از مبانی ابتناء در این بین کمک گرفته بود، نشان داد که نه تنها علیّت ذهن-به-بدن ممکن نیست، بلکه علیّت ذهن-به-ذهن نیز

---

1. Kim, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, pp.4-9.

نمی‌تواند ممکن باشد. با استدلال مشابهی، کیم می‌گوید که ویژگی‌های مرتبه-دوم در تحقق‌گرایی توان علی ندارند و لذا بازهم ختم به این موضوع می‌شود که توان علی را از ویژگی‌های ذهنی و حوزه ذهن سلب می‌کند. ایراد بعدی کیم به وجه بی‌قاعدگی دیدگاه دیویدسون بود که نشان می‌داد عدم وجود قوانین روان-فیزیکی باعث می‌شود که نتوانیم هیچ اثرگذاری برای ذهن در حوزه ذهن و یا فیزیک قائل باشیم. سپس اشکال بعدی کیم به استفاده از شرط خلاف واقع که برای وحدت‌انگاری بی‌قاعده، به منظور دور زدن خلاف قوانین روان-فیزیکی پیشنهاد شده است، را مطرح کردیم. نتیجه این اشکال این بود که شرط‌های خلاف واقع در واقع همان فرم قانون را دارند و تغییری در اصل ماجرا ایجاد نمی‌کنند و کماکان مشکل بی‌قاعدگی استدلال دیویدسون پابرجا است. کیم به وجه دیگری از وحدت‌انگاری بی‌قاعده اشاره می‌کند و آن نیز بار تبیینی منفی این نظریه در مسأله ارتباط ذهن-بدن است. کیم تأکید می‌کند که این نظریه می‌گوید ذهن و بدن چگونه با هم در ارتباط نیستند و درباره چگونگی این ارتباط صحبتی نمی‌کند. البته در مورد ابتداء ذهن-بدن کیم نظر دیگری دارد و می‌پذیرد که ابتداء بار مثبتی دارد اما فقط از وجود ارتباط بین ذهن و بدن صحبت می‌کند، ولی در مورد چگونگی این ارتباط بحثی نمی‌کند.

به گفته کیم، اگر فیزیکالیست‌های ضدتقلیل‌گرا بسته‌بودن (بستار) علی حوزه فیزیک را بپذیرند، هیچ راهی برای پذیرش علیت در حوزه روان‌شناسی ندارند. این بدان معناست که یا باید موضع ضدتقلیل‌گرایانه خود را رها کنند و یا واقعیت روابط علی حوزه ذهن را رد کنند. سپس کیم نتیجه‌گیری می‌کند فیزیکالیسم ضدتقلیل‌گرایانه، واقعاً موضع پایداری نیست و زمان آن فرا رسیده است که تغییری در این مواضع ایجاد شود تا از افتادن در دام حذف‌گرایی یا دوگانه‌انگاری نجات یابند.<sup>۱</sup>

1. Kim, J., "The Myth of Nonreductive Materialism", *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, vol.63, no.3, 1989, p.47.

### منابع

ریونزکرافت، ایان، فلسفه ذهن، یک راهنمای مقدماتی، ترجمه حسین شیخ‌رضایی، انتشارات صراط، ۱۳۸۸ش.

ذاکری، مهدی، «علّیت ذهنی»، نقد و طنز، شماره ۵۸، ۱۳۸۹ش.

Kim, J., "The Myth of Nonreductive Materialism", *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, vol.63, no.3, 1989.

Idem, *Mind in a Physical World: An Essay on the Mind-Body Problem and Mental Causation*, MIT press, 2000.

Idem, "Causation and Mental Causation", *Contemporary Debates in Philosophy of Mind*, 2007.

Idem, *Philosophy of Mind*, Westview Press, 2010.